

# ادبیت، زبان و نقد متون

## اندیشه

آنچه مربوط به معنی است در «ریبایی‌شناسی دریافت» یا Reception aesthetics قابل بحث و بررسی است. ریشه این بحث به فهم و تفسیر متون مقدس باز می‌گردد، سپس دیلتای و شلایر ماخر از جمله متفکرانی بودند که در این زمینه نظریاتی ارائه دادند. در بررسی متون ادبی جدید می‌توان سه مرحله برای نظریه دریافت تعیین کرد: مرحله اول، پرداختن به مؤلف یعنی مقارن با رمانتسم در قرن نوزدهم است. مرحله دوم، توجه به متن به صورت انحصاری و مرحله سوم، گردش از متن به سوی خواننده است. مرحله سوم مرحله اساسی در نظریه ادبی جدید محسوب می‌شود اصولاً بدون خواننده، متون فاقد ارزش‌اند. و این رابطه بین متون و خواننده است که موجب نظریه دریافت می‌گردد. البته باید دانست که متون خلق‌الساعه نبوده و هر متن در متن دیگر قابل ردیابی و پیگیری است (نظریه بینامتنیت) اما ردیابی متون از طریق مجموعه قواعد و دانشی که نقطه‌های کانونی متون محسوب می‌شوند پیگیری می‌شود. در نظریه دریافت فرآیند خواندن همواره فرآیندی پویا و جنبشی بغرنج و افشاکننده در طول زمان است. خود اثری ادبی به گفته نظریه‌پرداز لهستانی، رومن اینگاردن، صرفاً به مثابه مجموعه‌ای از «طرح‌ها» یا جهات کلی وجود دارد که خواننده باید آن‌ها را تحقق بخشد. خواننده خود دارای پیش‌دانشه‌ها و چارچوب‌های کلی است که با خواندن متون این پیش‌دانشه‌ها و چارچوب‌های کلی تضعیف، تقویت یا تعدیل می‌گردد «در واقع خواندن حرکتی خطی و مستقیم و امری صرفاً تجملی نیست: فرضیات اولیه ما چارچوبی پدید می‌آورند که مطالب بعدی را در آن تفسیر می‌کنیم» از این رو نه متن منفعل است و نه خواننده و در حرکتی تناوبی بین این دو فرآیند خوانش یا نظریه دریافت شکل می‌گیرد. آیزر از اصحاب مکتبی که به نام «مکتب زیباشناسی کنستانس» مصطلح شده، خواننده را شخصی می‌داند که در فرآیند خواندن از متن آشنایی‌زادی کرده و شیوه‌های هنجاری و تأکیدی را مورد دست‌اندازی قرار می‌دهد این شیوه تفکر ما را به یاد فرمالیست‌های روسی می‌اندازد. البته بر این دید همسو آیزر و فرمالیست‌های روسی نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد به نظر من بعضی از خوانندگان متون بدنبال پیش‌دانشه‌های خود در متون می‌گردند این تأکید و تأکیدی است برای آنان تا از این رهگذر اطمینان حاصل کنند که اندیشه‌های آنان قطعی و نهایی است و سبک و شیوه زندگی و مناسبات اجتماعی آنان صائب است. سبک فکری آیزر مبتنی بر ایده لیبرال مسلک است و خواننده را شخصی می‌داند که همواره در پیش‌دانشه‌های خود تجدید نظر کرده تا بتوان از طریق این انعطاف با جهان پیرامون و هرآنچه در اوست ارتباط سازنده و مفید برقرار سازد. آن‌چه در نظریه لیبرالی آیزر دیده می‌شود درست در جهت عکس تعهدات ایدئولوژیک است. در تعهدات ایدئولوژیک پیش‌دانشه‌ها قطعی، ثابت و نامتغیر به‌شمار می‌آیند. در چالش اندیشه بین آیزر و نظریه لیبرالی او به نظر نوعی پارادوکس دیده می‌شود. یعنی اگر شخصی دارای دژ مستحکمی در مورد پیش‌دانشه‌های خود نباشد و متن بتواند از همان گام نخست تأثیر خود را بر شخص بگذارد باید آن شخص در ابتدای امر نسبت به پیش‌دانشه‌های خود جزمیت و تعصب نداشته باشد. پس این مقوله امری پیشامتنی است، نه امری پسامتنی. آیزر تعامل بین خواننده، متن و مؤلف را مورد تأکید قرار می‌دهد و نقش خواننده را در ایجاد انسجام و ورود به ساحت معنی که تحت عنوان نظام احتمالات بارزی از آن یاد کردیم را برجسته می‌سازد. اما باید توجه داشت که این انسجام و ورود به ساحت معنی باید در راستایی نظام احتمالات بارزی باشد. و دریافت‌های منفصل ما باید به کلیت مورد انتظار برسد. بارت نیز مانند آیزر به نوعی بینش لیبرالی دارد اما بارت یک لذت‌گرای فرانسوی است و آیزر یک عقل‌گرای آلمانی. درحالی‌که آیزر عمدتاً بر آثار واقع‌گرایانه تأکید دارد، بارت بدنبال بینشی است که بیشتر شهوت‌شناسی و شورشناسی متن را دنبال می‌کند. بارت بدنبال بازیگوشی کلمات، لغزش‌ها و خطاهای بی‌وقفه زبان است تا از این طریق آن‌چه وی سرخوشی می‌نامد حاصل شود. کار بارت برکندن نقش منیت خواننده است. باید خواننده خود را به متن واگذارد و همچون شیئی در دریای موج متن رها سازد. این درهم‌سکستگی منیت دیوارهای فرهنگی را فرو ریخته و به همین منظور سرخوشی بدست می‌آید. آیزر در تلاش برای «به هنجار» درآوردن دریافت‌ها است. مدلی که وی ارائه می‌کند به زبان لجام‌گسخته مهار می‌زند و آن را هدایت می‌کند «به سوی نظام انتظارات و احتمالات بارزی» از میان نظریه‌پردازان اخیر در مورد نظریه دریافت می‌توان به یکی از مهمترین آن‌ها یعنی سارتر اشاره کرد. آن‌چه وی در کتاب «ادبیات چیست» خود روشن می‌سازد این است که مخاطب نیز در هرم تولید آثار ادبی جزو مقوله تولید است. اما چیزی که باید مد نظر داشت این است که برای هرمتنی خواننده‌ای از قبل وجود دارد. این همان چیزی است که به فلسفه وی یعنی اگزیستانسیالیسم برمی‌گردد. آن‌چه مطمح

نظر است وجود مخاطب است که به وسیله متنی خاص برانگیخته می‌شود اما این نظریه پارادوکسی ایجاد می‌کند با آن‌چه سارتر تعهد در ادبیات می‌نامد. در واقع واژه تعهد تداعی‌گر نوعی خط و مشی تعیین شده است که همواره باید آثار در راستای ایفای به آن صورت گیرد. در صورتی که اصالت وجود مخاطب امری رها و کلیت‌ناپذیر است. در میانه قرن بیستم با رشد علوم تحقیقی و تلاش در نظام‌مند کردن معارف بشری، در علوم انسانی نیز مساعی فراوان برای ساماندهی در این علوم به روش علوم پوزیتیویستی صورت گرفت. این علوم انسانی تحت عنوان ساختارگرایی در نیمه دوم قرن بیستم شکوفا شد. در واقع اصل ساختارگرایی به این نکته می‌پردازد که هر نظام صرفاً به دلیل مناسبات‌شان با یکدیگر معنی دارند و این مناسبات در چارچوب آن روابط قابل و شامل معنادهی است و فاقد هرگونه معنی ذاتی هستند ممکن است یک روانکاو و علت طغیان فرزند پسر علیه پدر را مفهومی ادیبی بنگارد. اما ساختارگراها همواره اعتقاد دارند که این طغیان فقط در عصیان و طغیان پائین علیه بالا قابل نقد و بررسی است. در واقع ساختارگراها برای نقد متون «واحدهای دلالی» دارند که چون خط‌کش بر روی متون گذشته و پارامترهای آن را مشخص می‌کنند. آن‌چه در ساختارگرایی تعین می‌یابد شکل و فرم است و آن‌چه در داخل پرنتر گذاشته می‌شود محتوی است. از نظر یک ساختارگرا داستان از عناصری تشکیل یافته که دارای مناسبات هستند این عناصر می‌تواند از انواع توازی، تقابل قلب، تعادل و نظایر آن باشد و تا جایی‌که این عناصر دست‌نخورده باقی بمانند سایر داستان‌ها را می‌توان با در نظر گرفتن آن عناصر نقد کرد یا بهتر بگوییم به واحدهای دلالی تقلیل داد. در این‌جا نکته‌ای که بارز می‌نماید این است که روش ساختارگرایی تحلیلی است نه ارزیابی‌کننده. ساختارگرا فرقی بین یک اثر داستانی با ارزش و یک اثر داستانی متوسط یا پست قائل نیست آن‌چه مهم است ردیابی عناصر گفته شده در داستان است. و نیز ساختارگرایی پیوند تنگاتنگی با شعور متعارف دارد و به ژرف ساخت‌های درونی آن‌که در سطح به چشم نمی‌آید بی‌توجه می‌ماند.

**از نظر یک ساختارگرا داستان از عناصری تشکیل یافته که دارای مناسبات هستند. این عناصر می‌تواند از انواع توازی، تقابل قلب، تعادل و نظایر آن باشد و تا جایی‌که این عناصر دست‌نخورده باقی بمانند سایر داستان‌ها را می‌توان با در نظر گرفتن آن عناصر نقد کرد یا بهتر بگوییم به واحدهای دلالی تقلیل داد. در این‌جا نکته‌ای که بارز می‌نماید این است که روش ساختارگرایی تحلیلی است نه ارزیابی‌کننده. ساختارگرا فرقی بین یک اثر داستانی با ارزش و یک اثر داستانی متوسط یا پست قائل نیست آن‌چه مهم است ردیابی عناصر گفته شده در داستان است. و نیز ساختارگرایی پیوند تنگاتنگی با شعور متعارف دارد و به ژرف ساخت‌های درونی آن‌که در سطح به چشم نمی‌آید بی‌توجه می‌ماند.**

منابع: ۱. دوره زبان‌شناسی عمومی، اثر فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی انتشارات هرمس

۲. ساختار و تأویل متن، اثر بابک احمدی، انتشارات مرکز

۳. زمینه و زمانه پدیدارشناسی، اثر سیاوش جمادی، انتشارات ققنوس

۴. پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، اثر تری ایگلتون ترجمه عباس مخبر، انتشارات مرکز

۵. هایدگر و پرسش بنیادین، اثر بابک احمدی، انتشارات مرکز

۶. بینامتنیت، اثر گراهام آلن، ترجمه پیام یزدانجو، انتشارات مرکز

۷. پل دومان، اثر مارتین مک کوئیلان، ترجمه پیام یزدانجو، انتشارات مرکز

۸. لکان، دریدا، کریستوا، اثر مایکل پین، ترجمه پیام یزدانجو، انتشارات مرکز